

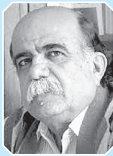


ضمیمه ادبی هفتی روزنامه اطلاعات
سه‌شنبه ۸ مهر ۱۴۰۴ - سال صدم - شماره ۳۹۰۵۵



به انگیزه ۸ مهرماه، روز بزرگداشت «جلال الدین محمد بلخی» نامدار به مولوی

مولانا محصول کدام حوزه تمدنی؟



سفرنامه نویسی

دکتر میرجلال الدین کزازی

سفرنامه نویسی در روزگار اکنون

گفته آمد که در گذشته، نه گذشته بسیار دور، تا چند دهه پیش، سفر کاری بود رنج بار و دشوار و پرخطر. از همین روی، آن کس که گام در راه می‌نهاد و رهسپار سفر می‌شد، از بیم آنکه دیگر بار به زادبوم یا زیستگاه خویش بازنیاید، وام هایش را می‌توخت و می‌گزارد. می‌کوشید که گرد و زنگ رنجش و آزدگی را از هر دلی که ار کار و کردار وی چرکین بود و بکین، بسترَد و بزدايد. آنگاه دلبندان و نزدیکان و خویشانش را گرد می‌آورد و آنان را اندرزی می‌داد و سپارشی می‌کرد که در بستر مرگ، می‌کنند و می‌دهند.

سپس، از همگان، بهلی می‌خواست و روی به راهی می‌آورد که چندان به استواری، امید بازگشت از آن را در دل نمی‌توانست پخت و پرورد. بر این پایه بوده است که آسیب و آزار سفر را با رنج و شکنج دوزخ می‌سنجیده‌اند و برابر می‌نهاده‌اند. و از آن است که چامه‌سرای چابک‌رای شگفتی‌افزای «خاقانی» بر پایه دستان تازی «السفر قطعه من السقر» گفته است، نیک نغز و نازک و نوآیین:

نقطه خون شد از سفر، دل من

خود سفر هم به نقطه ای سقر است
پس هنگامی که سفر به پایان می‌آمد و راهی خطرگر، پیروزمند و تندرست و کامگار به کاشانه خویش می‌رسید، دیری داستان سفرش را که گزارشی بود از رخدادها و آزمون‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های بسیار شگفتی‌انگیز و گاه خردآشوب و باورناپذیر، با دیگران در میان می‌نهاد و شنودگان، با شور و شتاب، بدان گوش فرا می‌دادند.

نیز اگر سفرگر را مایه و توان نوشتن می‌بود و سرگذشت سفرش را می‌نوشت، خوانندگان و خواستارانی بس پرشمارتر آن را می‌خواندند و از آنچه نویسنده در گیراگیر و گرم‌گرم گرد و گشتش آزموده بود و برتافته، در شگفت می‌افتادند. سفرنامه‌هایی که بدین سان نوشته می‌شد و گاه سروده، از آن روی که آکنده از رخداها و آزموده‌هایی می‌توانست بود شگرف و نوآیین و بی‌پیشینه، تا رده داستانی گرم و گیرا و پرکشش فرا می‌توانست رفت و خوانندگان را می‌توانست افسود و دل از آنان ربود.

داستان‌های شورانگیز و رازآمیز از گونه داستان سفرهای گرشاسپ در «گرشاسپنامه اسدی توسی» یا داستان «سفرهای سندباد دریانورد» در هزار افسان یا هزار و یک شب، یا در «سندبادنامه ظهیری سمرقندی» که در سده ششم مهگانی نوشته شده است و بنیاد و خاستگاه آن، سندبادنامه‌ای به زبان پهلوی بوده است که گویا آن را نویسنده و دانشور نامبردار در روزگار خسرو انوشیروان، پیشوای پزشکان پارس، برزویه، نوشته است.

در این روزگار که روزگار گسترش و تازش فناوری رسانه‌ای است و راه‌ها بسیار کوتاه شده است و شناخت و آگاهی از سرزمین‌ها و شهرهای دیگر بسیار گسترده، هیچ سفرنامه‌ای را نمی‌توان نوشت که مانند سفرنامه‌های پیشین، دلربای باشد یا دست‌کم دلگشای.

مگر نه این است که نمونه راه، ایرانیان به یاری نگاره‌های ایستا یا نگاره‌های جنبن، شهرهایی چون نیویورک و لندن و پاریس را بیش از بسیاری از شهرهای میهن خویش می‌شناسند؟

در پی ناکارآمدی و بیهودگی در شیوهٔ کهن سفرنامه‌نویسی، سالیانی چند است که اندک اندک، شیوه‌ای نوپدید و دیگرسان در این پدیده و آفریده ادبی به کار گرفته می‌شود و روایی می‌یابد. اگر سفرنامه‌های پیشین را «سفرنامه‌های برونگرایانه» بنامیم و بدانیم، این سفرنامه‌های نو را «سفرنامه‌های درونگرایانه» می‌توانیم دانست و نامید.

ناگفته روشن است و آشکار که خواست من از سفرنامه‌های درونگرایانه، سفرنامه‌های فراسویانه و میثوی نیست. سفرنامه درونگرایانه، همچنان گزارش سفری است که در گیتی و جهان برون انجام گرفته است. آنچه آن را از سفرنامه برونگرایانه جدا می‌دارد و بازمی‌شناساند، آن است که در سفرنامه درونگرایانه، گزارش رخدادهای سفر بر پایه بازتاب و کارکرد آنها در ذهن و اندیشه نویسنده یا به سخنی رساتر و روشن‌تر: در نهاد و نهان وی نوشته می‌آید .

در این‌گونه از سفرنامه‌نویسی، رخداد بیرونی و جغرافیایی، تنها انگیزه و بهانه‌ای است سفرنامه‌نویس را در باز نمود آنچه در سفر در روان و نهاد و جهان درونی او بر وی گذشته است. این‌گونه نو از سفرنامه، سفرنامه روانشناختی و درون‌پژوهانه نویسنده است بر پایه رخدادها و آزموده‌های برونی اش در سفر.

به سخنی دیگر، این‌گونه از سفرنامه، ساختاری خستوانه‌ای (=اعترافاتی) دارد و خستوانه‌ای است زماندار و کرانمند که تنها آنچه را در درازای سفر بر سفرگر، نیک کارگر افتاده است و آنچنان نیرومند و کاونده بوده است که از یاد وی به نهاد او راه برده است، دربردارد. سفرنامه‌هایی را که من نوشته‌ام، سویمندی و ساختاری است از این‌گونه و آنها را سفرنامه‌های درونگرایانه می‌توانم نامید. «روزهای کاتالونیا» که روزنگارهای سفر اسپانیا در آن آورده شده است و «دیدار با اژدها» که گزارشی است از سفر چین و از دهلی‌نو تا آتن کهن که در آن، سفر به تاجیکستان و هندوستان و ارمنستان و یونان بازنموده و گزارده آمده است.



ضمیمه ادبی هنری روزنامه اطلاعات

به انگیزهٔ ۸ مهرماه، روز بزرگداشت «جلال الدین محمد بلخی» نامدار به مولوی

مولانا محصول کدام «حوزهٔ تمدنی»؟

کدام خانواده بوده‌اند؟

در روزگار ولادت و وفات مولوی و نیز در روزگار زندگانی وی، این شهرها و این «استان»‌ها (یا استان‌ها) به کدام حوزه تمدنی متعلق و متمسک بوده‌اند؟ جز این است که به ایران و اسلام و به حوزه تمدن تاریخی اسلام و ایران تعلق داشته‌اند، بلکه در هوای همین تعلق نیز می‌بالیده‌اند؟ البته جلال‌الدین محمد مولوی هم می‌تواند مثل هر انسان فرهیخته و دانشمند دیگر، از مجموعه معارف الهی و بشری در سراسر تاریخ حیات آدمی و در سراسر جغرافیای شرق و غرب و شمال و جنوب، یعنی در همه زمان‌ها و همه زمین‌ها، متأثر باشد. و چنین هم بوده است.

تمدن‌های گوناگون تاریخی و جغرافیایی در زمان‌ها و زمین‌های گوناگون، رهاوردها ودستاوردهایی داشته‌اند که روی هم رفته توانسته است ارکان سازنده و نگهدارندهٔ بنای معرفتی و علمی بشر باشد. اما با این حال، نزدیک‌ترین و مؤثرترین حوزه تمدنی عریق و ۱ عظیمی که زندگی تعلیمی و تربیتی مولوی را در احاطه خویش داشته، کدام بوده است؟ افغانستان؟ تاجیکستان؟ ترکستان؟ ترکیه؟... خود این مناطق در روزگار مولانا، جزء کدام کلّ و حلقهٔ کدام سلسله بوده‌اند؟ آنها نه تنها ستاره‌های درخشان سپهر تمدنی ایران و اسلام بوده‌اند، بلکه از حیث گسترهٔ سیاسی و حتی سرزمینی هم خود را به مرکزیت ایران اسلامی وابسته می‌شمرده‌اند نه به مرکزیتی دیگر.

افغانستان در آن روزگار، جزئی از کلّ «خراسان بزرگ» بوده و خراسان بزرگ نیز به نوبهٔ خودش جزئی از کلّ «ایران بزرگ». تاجیکستان هم همینطور. خود ایران نیز با تاریخ قبل از اسلام و تاریخ بعد از اسلام خویش، همین نسبت و همین پیوند را داشته است.

به همین دلیل با نگاه تاریخی و تمدنی و فرهنگی باید گفت که مجادلهٔ افغان و تاجیک و ترک بر سر مولانا و وابستگی خاکی و قومی و لهجه‌ای مولانا، به آن می‌ماند که فی‌المثل اهالی نیشابور و سبزوار براساس تقسیمات کشوری امروز با یکدیگر به مجادله فرضی برخیزند که خیام نیشابوری است و خیام سزواری است.

صرف‌نظر از ردّ و تأیید چنین نظریاتی ، به هرحال آنچه در میان همچنان ثابت باقی می‌ماند این است که خیام ایرانی است. خیام به هرحال محصول و دست پروردهٔ حوزهٔ تمدنی ایران و اسلام است. دعوی نیشابور و سبزوار بر سر خیام خوشبختانه خیالی است، اما مباحثهٔ تربتی‌ها و نیشابوری‌ها در این باب که عطار کدکنی، اصلاً اهل نیشابور است یا تربت حیدریه، گاهی واقعاً وجود دارد.

وقتی خود مولانا دیروز از منظری فرازمینی و فرانزادی به این منازعات می‌نگریست و پرواز کنان بر فراز همهٔ زمان‌ها و همهٔ زمین‌ها بال می‌گسترَد، ما امروز چه باید بگوییم؟ او با سماع معنوی خویش، نزاع مادی ما را به نیشخند و ریشخند



• جلال رفیع

گرفته است و همچنان می‌نالد و می‌بالد که:

نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقسینم
نه از ملک عراقینم، نه از خاک خراسانم
نه از دنیا، نه از عقبی، نه از جُنت، نه از دوزخ
نه از آدم، نه از حواء، نه از فردوس و رضوانم
مکانم لامکان باشد، نشانم بی‌نشان باشد
نه تن باشد، نه جان باشد، که من از جان جانانم
وطن مولانا اندیشهٔ اوست .

چون ز دانش، موج اندیشه بتاخت
از سخن واوازا، او صورت بساخت
لقمه، تخم‌است و «بر»ش اندیشه‌ها

لقمه، بحر و گوهرش اندیشه‌ها
فکر، آن باشد که بگشاید رهی
راه، آن باشد که پیش آید شهی

فکر را ای جان به جای شخص دان
زانکه شخص از فکر دارد قدر و جان

ای برادر، تو همان اندیشه‌ای

مایقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشهٔ تو، گلشنی

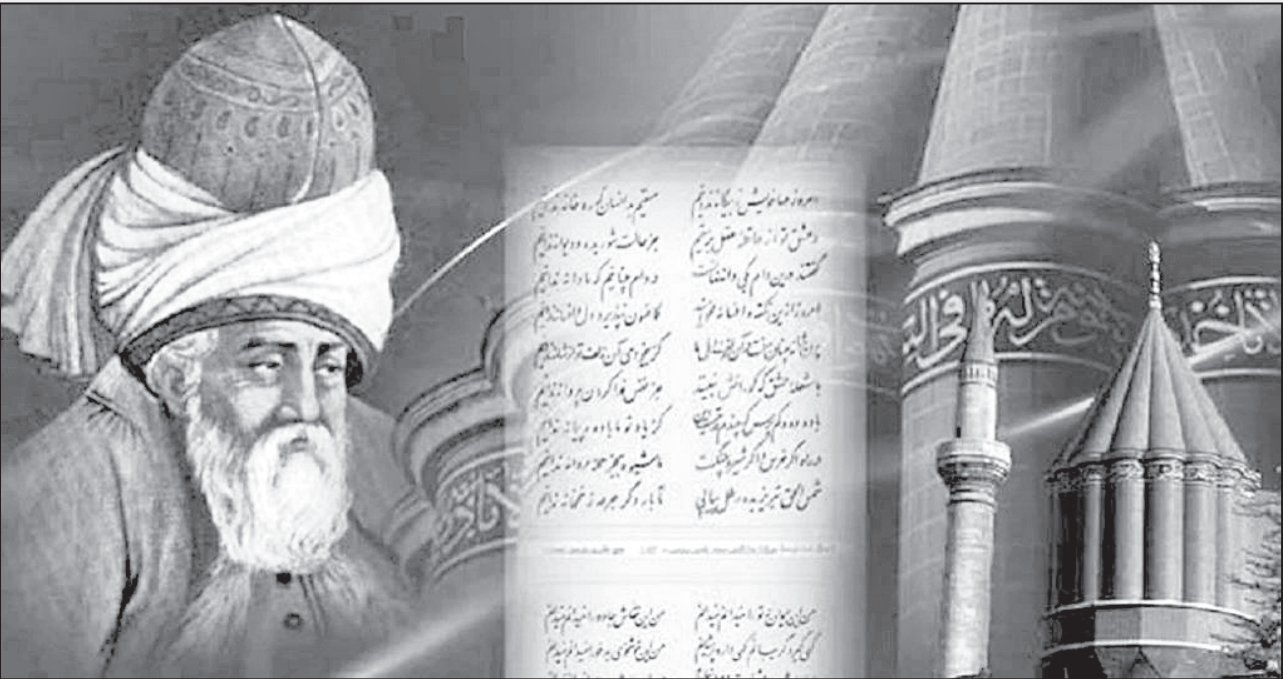
وَر بود خاری، تو هیمه گلخنی

مولوی «به عنوان شخص» می‌تواند به شهر یا شهرهای خاصی و به قوم یا اقوام خاصی وابسته باشد، اما «به عنوان فکر» انصافاً جفاست اگر او را در قید و بند خاک و خون، محدود و محبوس کنیم. مولانای فکر، به همه زمان‌ها و به همه مکان‌ها تعلق دارد. محمد جلال‌الدین مولوی بلخی خراسانی ایرانی قوینهای رومی، نقطهٔ مبنایی و محوری دایره‌های متحدالمرکزی است که محیط و مشرف بر یکدیگرند. دایرهٔ گسترده‌تر، انسان است و جهان. دایره دیگر، اسلام است و تمدن تاریخی معروف به تمدن اسلامی. . دایره دیگر، ایران است و تمدن ایرانی. بر همین قیاس می‌توان دوایر کوچکتر را هم برشمرد. اندیشه او و زبان او به حوزه تمدن تاریخی ایران و اسلام تعلق دارد.

مولانای اندیشه و اندیشهٔ مولانا با هیچ مرزی مهارشدنی نیست؛ از همه مرزهای ممنوعه عبور می‌کند. پیامش به آدمی‌زاد این است که اگر متفکر و اهل اندیشیدن نباشی و اگر غنچه‌های فکر و فهم را در گلخانهٔ مغز خویش شکوفا نکنی، چیزی نخواهی بود جز هیمه و هیزمی که حداکثر هنرش گردآورده شدن در گوشه‌ای و سوخته شدن در گلخنی است. مغز آدمی و جان انسان می‌تواند گلخانه باشد و می‌تواند گلخن باشد. «گلخن» همان «گلخانه»‌ای است که خشکیده، سوخته، سیاهی گرفته و «آه» از نهادش برآمده است. آه، همان دو حرفی است که گلخانه را به گلخن تبدیل می‌کند.

و بالاخره خود مولانا می‌گوید:

مسلمانان، مسلمانان، زبان پارسی گویم
که نبود شرط در جمعی شکر خوردن به تنهایی!





انتشار دوشماره از مجله مصوّر آینده

۸مهر۱۳۰۶



درچنین روزی دراعلانی درج‌یده اطلاعات اعلام شدکه دوشماره ۱۷و۱۸ «مجله مصور»(آینده) منتشرشد ومحل تک فروشی آنها کتابخانه تهران ومغازه بلورفروشان(لاله زار)،دفترمجله، کوچه وثوق نظام (لاله زار)عصرها باز است. درادامه این اعلان،فهرستی ازمطالب این دوشماره به این شرح به اطلاع رسیده است:

مسأله انتخابات -آقای تقی زاده /انتقادات سیاسی- دکتر افشار /حقوق مدنی و تجارتی- بی امضاء/ فلسفه و تاریخ آن- آقای دبستانی/اخلاق لویی چهاردهم-آقای اعصاب زاده/کورتی، شاعرفرانسوی- آقای فلسفی/انتقاد ادبی- آقای ملک الشعرای بهار/بی نیازی (شعر) شاهزاده افسر- /نژاد وتبار،صفویه- آقای کسروی/ فلسفه اشعارخیام /آقایمیرزایانس /مهرستی گنجوی (شاعره) آقای امیرخیزی /بحث وانتقاد- آقای مجتبی مینوی.

گفتنی است که «مجله آینده» یک نشریه ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود که نویسندگانی چون: سید حسن تقی زاده، محمد مصدق، ایراندخت تیمورتاش، علی اکبر داور و عباس اقبال در آن قلم می زدند. نخستین شماره این مجله ادبی در سال ۱۳۰۴ به چاپ رسید و تا سال ۱۳۰۶ به طور مرتب منتشر می‌شد. بعد از آن بود که به مدت ۱۷ سال توقیف شد.

با این حال اما دوباره ازمهر ۱۳۳۳ تا مهر ۱۳۳۸ کار خود را مجدداً آغاز کرد. منتهی باز برای دومین بار واز سال ۱۳۳۹ تا فروردین ۱۳۵۸ در توقیف بود. سردبیر این نشریه «محمود افشار» بود و پس ازوی نیز فرزندش ایرج افشار عهده دار آن شد.



آگهی برای فروش ویلن

۸مهر۱۳۰۶

درچنین روزی دراعلانی در جریده اطلاعات اعلام شد: «زهرقبیل ویال»های اعلاءبا لوازمات را می‌توان یک جا و ارزان ازمغازه« گل بهار »که نماینده«اندوستری دوموزیکال پاریس» می‌باشد و درخیابان ناصریه (ناصرخسرو) تهیه نمود.»

واردشدن دستگاه های برقی صفحه پرکنی گرامافون به تهران

۸مهر۱۳۰۷

درچنین روزی ازسوی «عزرا میرحکاک و اولاده»، نماینده کمپانی صفحه پرکنی «پلیفون» در ایران دراعلانی در جریده اطلاعات اعلام شد:«عقربم ماشین برای پرکردن صفحات پلیفون خواهد رسید. لذا به عموم آرتیست های ایرانی اطلارمی شود درصورت مایل بودن به حبس (ضبط) صوت خود، قبلاً به کمپانی پلیفون «عزرا امیرحکاک واولاده» خیابان چراغ برق یا سبزه میدان، به تجارت‌خانه اساسی مراجعه فرمایند.» در ادامه این اعلانیه آمده بود:«مشتریان محترم ما بایستی متذکرباشند که این مرتبه صفحات پلیفون یا ماشین برقی پرخواهد شد. البته تصدیق می فرمایید صفحات سابق پلیفون تاچه اندازه رضایت خاطر آنان راجلب نموده، ولی بازما قناعت نکرده، این مرتبه ماشین برقی که سیستم خیلی جدید است با بهترین مکانیک که معروف درتمام دنیاست ،برای مشتری های محترم خود تهیه نمودیم. امید است این خدمت ما مقبول عامه واقع شود.»



درباره تاریخچه گرامافون وصفحه موسیقی در ایران قبلا هم در این پاورقی اشاراتی داشته ایم. گرامافون از زمان اختراعش در سال ۱۸۷۷ میلادی که با نام «فونوگراف» به بازار آمد، تا سر در آوردنش از ایران و رواج آن، سه دورهٔ مشخص را طی کرده است.

اول، دوره‌ای که مربوط به اواخرعهد ناصری است. دراین دوران، دستگاه فونوگراف را «حافظ‌الصوت» و«حبس‌الصوت» گفته ونوشته‌اند. در این دوره، صدای ساز و آواز کسانی چون:«برادران فراهانی»، «سماع حضور» و «تایب‌الدوله» ضبط و شنیده شده است. .

دورهٔ دوم از سال ۱۳۲۳ قمری شروع می‌شود که دوران حکومت «مظفرالدین شاه قاجار» است. در

ادب و هنر ۳



یادداشت‌های پراکنده

محمد صالح علا

من زبل خان هستم!

سلام. من زبل خان شکارچی هستم. همه زبل خان را می‌شناسند. همیشه پرهیجان، بدون آرام و قرار... زبل خان اینجا... زبل خان اونجا... زبل خان همه جا... زبل خان فقط کافیه دستش رو دراز کنه تا به حیوون وحشی رو بگیره... وای آقای کارگردان... این شیر اینجا چی کار می‌کنه؟...



این آغاز و معرفی یکی از شخصیت‌های طراحی نقاشی شده مشهور تلویزیونی «پامپالینی»، یعنی زبل خان است. زبل‌ها در همه جا و در همه فرهنگ‌ها جذابیت‌های خنده آوری دارند.

آنها همیشه مجهز به قطب‌نما و هوش تشخیص‌اند. هر روز پیش از آنکه به آسمان، به برآمدن آفتاب، طلوع خورشید نگاه کنند، به مسیر بادها نگاه می‌کنند. به روشنی مسیر بادها را می‌شناسند و می‌توانند خود را در آن، جا بدهند.

در لغت ما هم زبل به معنی زرنگ ذهن و چابک و چالاک می‌شود. ماهر فن و فرز کردار است. بنابراین، زبل‌ها هم انواع و اقسامی دارند و هر زبلی در یک رشته زبل است.

اما با این که زبل در فرهنگ ما هم معنی خوشایند و بامزمای دارد، اما اغلب زبل‌های ما مایل نیستند دیگرها ایشان را به چنین عنوانی بشناسند.

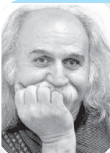
به هر روی، همه زبل‌ها را می‌شناسند. چه آنها در دوست داشته باشند یا دوست نداشته باشند. از حرف‌ها، وعده‌ها و رفتار و کردارشان باخبرند. که زبل‌ها حرف‌هایی می‌زنند، وعده‌هایی می‌دهند که نشانه‌ای از زبلی آنهاست، و چنان که گفتیم، یکی از روشناس‌ترین زبل‌ها پامپالینی است.

پامپالینی شخصیتی پویاناست از دو کشور چک و لهستان، ساخته برونیسلا و زمان مجموعه ماجراجوهای خنده‌آور یک شکارچی زبل است که مردم به او نامه می‌نویسند و از او می‌خواهند حیوان‌های وحشی، آزاررسان و خطرناک را از پیرامون زندگی‌شان دور یا شکار کند.

خود او هم خیال می‌کند شکارچی ماهرى است. از خداخواسته به درخواست مردم وارد حیات وحش می‌شود. اما همیشه در هنگام شکار و رویارویی با حیوانات وحشی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود.

زیرا میمونی به ظاهر مزاحم اوست. در حالی که در بزنگاه حادثه، او به زبل خان کمک می‌کند. آنها با بهماند و اگر هر یک از آنها نباشد، این مجموعه دیگر خنده‌آور نیست.

مجموعه ده قسمتی زبل خان، نمونه شفافى در آشکار نمودن رفتار و گفتار زبل‌هاست. مجموعه‌ای که سال‌هاست وسیله تفریح بینندگان تلویزیون شده. آن هم در حالی که خود زبل‌خان با همه زرنگی و زبلی خود، به خوبی می‌داند که هرگز نمی‌تواند از پس شیر، اسب آبی، مورچه خوار، ماربوأ، زرافه و شترمرغ برآید. اما فرصتی است برای خندیدن.



• حسن فرازند

آن سال، شرکتی با نام «شرکت گرامافون و ماشین تحریر، با مسولیت محدود» که مدیریتش را شخصی به‌نام «ماکسیم پیک» به‌عهده داشته، در ایران شروع به فعالیت می‌کند.

«ماکسیم پیک» که از قرار با زیرویم ساختار حکومت و هنجارهای جامعهٔ ایرانی آشنایی داشته، در اولین قدم پنج صفحه از صدای شاه و وزیران طراز اول و افراد دربار ضبط می‌کند که از آنها سه صفحه (صدای مظفرالدین‌شاه، اتابک اعظم و وزیر امور خارجه)، باقی مانده است.

دوران سوم، مربوط به عهد پهلوی اول می‌شود که بیشتر ضبط موسیقی بر روی صفحات و به شکل دو روی صفحه شروع و رایج شد. در سابقه و تاریخچهٔ ورود دستگاه گرامافون به ایران، در جلد سوم از «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» نوشته استادجعفر شهری، به این مطلب به‌طور مفصل پرداخته شده است.

وارد شدن ونصب نخستین دستگاه های رادیوکنسرت

۸مهر۱۳۱۳

درچنین‌روزی‌درج‌یده‌اطلاعات‌اعلام‌شد:«هیأت وزراء درجلسه ۲۱شهریورماه ۱۳۱۳برطبق پیشنهاد وزارت پست وتلگراف، موادچهارگانه متحدالمال (بخشنامه)نمره ۸۷/۶۴/۱۳۰۷راجع به

ورودونصب دستگاه های رادیوکنسرت راملفی نموده وبجای آن مواد ذیل را تصویب می نماید.

۱- ورود دستگاه های فرستنده تلگراف وتلفن بی سیم وآلات و ادوات متعلقه به آن(به استثنای آنچه راکه برای دفع حوائج دولت علیه ایران لازم می باشدوبا موسسات متفرقه برحسب اجازه رسمی وزارت پست وتلگراف وتلفن وارد نمایند)به طور کلی ممنوع است. تبصره: ساختن دستگاه های فرستنده درداخله مملکت منوط به اجازه رسمی است که درماده ۱ تذکر شده است.

۲- اساساً ورود دستگاههای گیرنده برای اخذ اصوات ونغمات رادیو کنسرت با تادیه حقوق گمرکی مجاز است، ولی نصب آن مطابق مقررات ماده چهارتصویب نامه حاضره بایدانجام داده شود.

توضیح: مقصودازدستگاه های گیرنده برای اخذ اصوات ونغمات رادیوکنسرت دستگاه هایی می باشند که برای این منظورساخته شده وحد اعلاى طول موج آنها ۲۰۰متر است.

۳-اداره گمرکات مأموراست که دستگاه های اخذاصوات را درموقع ورودبه دفترگمرکی باحضوراطلاع رؤسای تلگرافخانه ونظمیه ومأمورین بی سیم دولت علیه ایران درصورتی که درسرد[ارمز]حضور داشته باشند، به دقت معاینه وتفتیش نمایند تا دستگاه فرستنده نباشد.

۴- برای نصب آنتن واستفاده ازهرقسم دستگاه های گیرنده رادیو بایستی قبلاً اجازه نامه تشکیلات کل نظمیه مملکتی راتحصول نموده، پس ازآن اجازه نیزاز وزارت پست وتلگراف برای شرایط فنی دردست داشت.

۵- دارندگان دستگاه های گیرنده به هیچ وجه نباید مبادرت به نشرابخبارتلگرافی وتلفونی بنمایند.

شروع پاورقی جدید اطلاعات، اثری از امیل زولا

۸مهر۱۳۱۳

درچنین روزی درج‌یده

اطلاعات، اولین فصل

از رمان «وظیفه عشق»

اثرامیل زولا، نویسنده

معروف فرانسوی با ترجمه

ای از خانم «تاج الملوک

سمیعی» درقالب پاورقی

جدید به چاپ رسید وبدین ترتیب یکی دیگرازرمان

های این نویسنده فرانسوی در ایران به شهرت رسید.

درمقدمه اولین قسمت ازاین پاورقی جدید آمده است : دراواخر سال ۱۸۳۱ دریکی از جراید مارسیل واقع ذیل مندرج ومنتشرشده بود دیروز عصرحریق سختی چندین خانه را ده کوچک سنت هانری را نابود کرد.روشنایی آتش که دردرایا منعکس شده بود تا مسافت زیادی دیده می شدومخصوصا اشخاصی که درآنموقع روی تخته سنگ های آندوم نشسته بود کاملاً می توانستند این منظره خوفناک را تماشا کنند.

نمایش شش فیلم در سینماهای تهران

۸مهر۱۳۱۳

درچنین روزی، اسامی فیلم

های به نمایش درآمد درشش

سینمای تهران، به این ترتیب

درجدولی درج‌یده اطلاعات اعلام گردید:

سینما آریان: فیلم کاپیتان

کبید با شرکت ادی پاو / سینما

ایران : فیلم متزو، دختر خدا /

سینما پالاس: فیلم ناطق سربال

قهرمانان ارتش سری / سینما

دیده بان(مایاک): فیلم ناطق

۳روزحبس / سینما داریوش: ماسیست درجهنم (عکس پیوست) / سینما سپه: تارزان آتی





یک شعر یک نگاه

۱۶

محمدکاظم کاظمی

تأملی در قصیدهٔ خاقانی

ایوان مدائن

هان ای دل عبرت‌بین، از دیده عبّر کن، هان

ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان



به نظرمن اگر ما
هفت قصیده برتر شعر
کلاسیک فارسی از
هفت قصیده‌سرای
برجسته را برگزینیم،
قصیده «ایوان مداین»،

یکی از آنها خواهد بود. شعری که هم در صورت استاندارد است و هم در سیرت اثرگذار. هم هنرمندی‌های زبانی و تخیل و موسیقی را در اوج دارد و هم پند و حکمت و تأمل و نیز حالات عاطفی را.

«خاقانی شروانی» شاعر بزرگ قرن هفتم فارسی، این قصیده را در هنگام مشاهده ویرانه‌های قصرهای مدائن سروده است؛ یعنی یادگارهای شکوه دوران ساسانی که اینک می‌توانند زمینه عبرت‌اندوزی برای ما باشند.

مقدمه شعر، توصیفی شاعرانه است از دجله؛ رودی که از کنار آن ایوان می‌گذرد:

یکره ز لبِ دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب، شنیدستی کاتش کندش بریان؟

در فراز دوم، شاعر به ایوان مدائن می‌نگرد و عبرت‌اندوزی‌ها از آنجا شروع می‌شود. همراه با بازی‌های زبانی و هنرمندی‌های دیگر:

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را،

در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
دندان هر قصری پندی دهدت نونو

پندِ سرِ دندان‌ه بشنو ز بن دندان

سه «سلسله» در یک بیت، یکی سلسله ایوان، دیگر زنجیری که دیوانگان را به آن می‌بست‌اند و دیگر زنجیری در حال پیچ و تاب. و در بیت بعد، تناسب بین دندان قصر و عبارت «از بن دندان» به معنی «از صمیم دل». و نیز «فلکِ گردان» و «فلکِ گردان» در این بیت:

گویی که نگون کرده‌است ایوان فلک‌وش را،

حکمِ فلکِ گردان، یا حکمِ فلکِ گردان

اما به نظر من یک فراز فوق‌العاده از قصیده، جایی است که شاعر وضعیت کنونی قصر را با شکوه پیشین آن مقایسه می‌کند.

می‌گوید این همان ایوانی است که از فرط رفعت، شیر نقاشی روی پرده‌های آن با شیر آسمان (صورت فلکی اسد) پنجه در می‌انداخت و این همان درگاهی است که از بس مردم بر آن رخسار سوده بودند، از نقش رخ آنها که بر زمین مانده بود، آن خاک درگاه به دیوار نگارستان تبدیل شده بود:

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک درِ او بودی دیوار نگارستان

این هست همان صفّه کز هیبت او بردی

بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

قصیده طولانی است و هر قسمتش را که نقل می‌کنم، حسرت می‌خورم که مجال ما اندک است و قسمت‌های زیبای دیگر باقی می‌ماند. دو سه بیت دیگر را نقل می‌کنم و دوستان را به مطالعه متن کامل آن دعوت می‌کنم:

مست است زمین زیرا خورده است به جای می

در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان

بس پند که بود آنگه در تاج سرش پیدا

صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن

ز آب و گل پرویز است آن خم که نهّد دهقان

چندین تنِ جباران کاین خاک فروخورده است

این گرسنه‌چشم آخر هم سیر نشد زایشان

خاقانی، از این درگه دریوزه عبرت کن

تا از درِ تو زان پس دریوزه کند خاقان



ضمیمه ادبی هنری روزنامه اطلاعات

سه‌شنبه ۸ مهر ۱۴۰۴ - سال صدم - شماره ۲۹۰۵۵



• دکتر ندا زمان‌فشمی

گزارشی از مراسم گرامیداشت استاد علیرضا طبایی در مؤسسهٔ اطلاعات - ۲۴ شهریور ۱۴۰۴

نگاهم کن، نگاهم با نگاهت قصه ها دارد...



استاد جلال رفیع، نویسنده و شاعر

معنایی و محتوایی آن داشته‌اند، تجلیل شود و ایشان هم از این قضیه استقبال کردند. از همان زمان در نظر داشتیم که مراسم نکوداشت استاد طبایی را برگزار کنیم که ناگهان چه زود، دیر می‌شود؛ خبر رسید استاد طبایی عزیز هم رفت.

رضا رفیع با بیان این که من در جایگاهی نیستم که دربارهٔ آثار و اشعار استاد طبایی صحبت کنم و ادیبان و صاحب‌نظران این کار را انجام خواهند داد، گفت: «متانت، نجابت، انسانیت و شرافت، از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی ایشان بود و محور مشترک اکثر یادداشت‌ها و مقالات شاعران، نویسندگان، هنرمندان و شاگردان ایشان است که بخشی از آنها در ضمیمه ادب و هنر ویژه نکوداشت استاد درج شده است.»

این شاعر طنزپرداز تصریح کرد: «این ویژگی‌هاست که مرا جذب می‌کند، نه صرف شاعر بودن، بازیگر بودن یا سلبریتی بودن کسی؛ زمانی که در نشریهٔ گل آقا بودم، به شخصیت عمران صلاحی علاقه‌مند شدم، چون واقعاً خودش بود؛ زلال و شفاف. و وقتی راه می‌رفت، احساس می‌کردم که از او شعر می‌ریزد؛ زنده‌یاد علیرضا طبایی هم چنین بود.»

رفیع در ادامه گفت: «آقای طبایی زمانی که مسؤولیت صفحات شعر مجله جوانان را برعهده داشت، خیلی صمیمانه به شاعران جوانی که از شهرستان‌های مختلف برایش شعر می‌فرستادند، نامه می‌نوشت و آنها را تشویق و راهنمایی می‌کرد و حتی در مجله هنگام معرفی این شاعران، آدرس پستی آنها را هم درج می‌کرد که علاقه‌مندان آفرایش بتوانند با آنها مکاتبه کنند. آن موقع مجله جوانان حکم اینستاگرام الان را داشت که الآن هر که را می‌بینی، در آن حضور دارد.»

دبیر ضمیمه ادبی روزنامه اطلاعات افزود: «آقای طبایی، صرف نظر از وسعت دانش و اشراف عمیقی که نسبت به شعر و ادبیات داشت، جسارت به خرج داد و در فضای آن زمان به مجله جوانان آمد و صفحات شعر این مجله را به سکوی پرش بسیاری از شاعران تبدیل کرد. شاعرانی که برخی از آنان امروز از مفاخر و بزرگان شعر و ادب معاصر هستند.»

وی در ادامه با اظهار تأسف از فقدان این شاعر و روزنامه‌نگار تاثیرگذار، گفت: «ای کاش آقای طبایی امروز در جمع ما بودند تا در دیدگانش نظر می‌دوختیم و لذت بیشتری می‌بردیم که خود صمیمانه سرود: نگاهم کن، نگاهم با نگاهت قصه‌ها داره...».

شعر طبایی باید بازنگری شود

در ادامهٔ مراسم، «سهیل محمودی» شاعر نیز با اشاره به خاطراتی از آشنایی و دوستی اش با علیرضا طبایی، گفت: «این مرد در تمام زندگی‌اش جز شاعری، روزنامه‌نگاری و معلمی، کار دیگری نکرد. حتی زمانی که مسؤول صفحات شعر مجله جوانان بود هم معلمی می‌کرد و در پرورش بسیاری از شاعران نقش داشت.»

وی افزود: «من از سنین نوجوانی با صفحات شعر مجله جوانان آشنا شدم و هر دوشنبه منتظر بودم تا این مجله منتشر شود و صفحات شعرش را بخوانم. مجله جوانان، مجله‌ای جدی نبود اما صفحات شعرش جدی و تاثیرگذار بود. من با نام بسیاری از بزرگان شعر امروز که در آن دوره شاعران نوپایی بودند، از طریق صفحات

شعر مجله جوانان آشنا شدم.» محمودی تصریح کرد: «معلمی آقای طبایی و تلاشش برای برکشیدن دیگران این قدر جلوه داشته که باعث شده جایگاه و اهمیت شعرش گاهی اوقات کمتر دیده شود. این ویژگی انسان‌های بزرگ است که خود در سایه می‌ایستند تا دیگران بدرخشند.»

این شاعر با بیان این که به نظر می‌رسد می‌بایست در سروده‌های علیرضا طبایی بازنگری کنیم، گفت: «غزل‌های اجتماعی آقای طبایی، بسیار برجسته هستند. آن هم در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ که رویکرد به غزل عاشقانه بسیار زیاد بود و غزل‌های حسین منزوی و محمدعلی بهمنی در این دسته قرار دارند. اما انتشار مجموعه شعر «شاید گناه از عینک من باشد» آقای طبایی، اتفاقی مهم در حوزه غزل اجتماعی بود.»

وی ادامه داد: «شعرهای نیمایی ایشان هم بسیار بااهمیت هستند. متأسفانه جامعه شعری ما تنبل شده و کمتر سراغ شعر نیمایی می‌رود. اغلب یا غزل می‌گویند یا شعر سپید. این درحالی است که شعر نیمایی، یکی از بهترین قالب‌های شعری در زمانه ماست.»

محمودی با بیان این که روشنایی بزرگانی چون علیرضا طبایی هنوز بر ما می‌تابد، اظهار امیدواری کرد که مجموعه آثار او به صورت یکجا و در یک مجلد منتشر شود. در ادامه این مراسم، «طه حجازی» شاعر با گرامیداشت یاد و خاطره علیرضا طبایی، غزل قصیده‌ای که در رثای درگذشت او سروده است را قرائت کرد.

آثار طبایی از نمونه‌های درخشان ادبیات معاصر است

«دکتر بهروز یاسمی» شاعر نیز در این مراسم چنین اظهار کرد: «زنده‌یاد استاد طبایی، شعر سرود، ترانه سرود، نقد کرد، معلمی کرد، شاعران بزرگی را پرورش داد و انصافاً همه این کارها را به خوبی انجام داد و همه آثارش از نمونه‌های درخشان ادبیات معاصر است. اما همه اینها به پای انسانیت، شرافت و تواضع و فروتنی ایشان نمی‌رسد. تواضع و فروتنی که مبتنی بر دانایی و توانایی بود و البته با توجه به جایگاهی که در شعر و ادبیات معاصر داشت، بسیار حیرت‌انگیز بود.»



دکتر بهروز یاسمی، شاعر و استاد دانشگاه

وی افزود: «اگرچه برخی از هنرمندان و سلبریتی‌ها کاری کرده‌اند که برای دیده شدن باید گستاخ و پررو بود، اما این جمعیت زیاد و این همه چهره‌های شاخص و بزرگ که برای تجلیل از علیرضا طبایی گرد آمده‌اند، به خواست کسی نبوده و تنها برای احترام به بزرگی او دور هم جمع شده‌اند.»

یاسمی در ادامه تأکید کرد: «آقای طبایی آنچه دین به ادبیات و فرهنگ بود، پرداخت و با نام نیک از این دنیا رفت و فرزندان برومندی از خود به یادگار گذاشت که بدیل پدرشان هستند.»

ترانه‌هایی که میلیاردها بار بر زبان فارسی‌زبانان جاری شده است

«هادی خوانساری» شاعر هم با بیان این که در ۳۰ سال گذشته، افتخار شاگردی بسیاری از بزرگان، ازجمله استاد علیرضا طبایی را داشته است، گفت: «من هم یکی از ترکش‌های مجله جوانان در دهه ۷۰ هستم. صفحات شعر این مجله از دهه ۴۰ با

گزارش ادبی



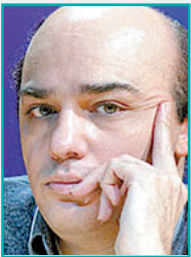
نگاهی به کتاب «عکس‌های دسته جمعی»

نوشته حمید امجد

پهنانه زندگی نکردن

محمدرضا حبیب‌زاده

مدت ها بود از عکس های دسته جمعی واهمه داشت. شاید نتیجه نزدیک شدن به میانسالی بود که عکس ها مدام خاطره هایی تلخ به یادش می آوردند. این احساس اولین بار زمانی بهش دست داد که در صفحات پیاپی آلبوم، عکس های دسته جمعی خانواده در مهمانی های چند نوروز را نگاه کرده بود؛ چهره ها، حالت ها و حتی جای ایستادن آدم ها در عکس های دو عید پیاپی همان بود که بود. فقط در دومی، جای مادر خالی بود و نیم نگاه دزدیده پدر انگار به آن جای خالی دوخته شده بود.



پدر در عکس دسته جمعی سیزده به در همان سال، زیر درخت بید بزرگ باغ شوهر خاله، کنار دختر و دامادش به تنه درخت تکیه داده و دست نوه دوساله اش را گرفته بود. سال بعد جماعت کمابیش همان جا ایستاده بودند. اولین فرقی که به چشم می‌آمد، نبودن بید بزرگ بود که در فاصله دو سیزده به در خشکیده بود و انداخته بودنش زمین؛ اما برای سینا فرق مهم تر حالت چهره خواهرش بود در غیاب شوهرش....

مجموعه داستان «عکس های دسته جمعی»، نوشته «حمید امجد» توسط انتشارات «تیلا» منتشر شده است. این کتاب، نشان از دغدغه‌های نویسنده به عنوان عضوی از جامعه است. دلمشغولی‌ها و دغدغه‌های انسان معاصر که روحش را در تار و پود پیچیدگی‌های زندگی ماشینی پیچیده است، او را در مخمصه‌هایی قرار می‌دهد که ساخته دستان صنعتگر انسان‌هایی چون خود اوست.

در داستان نخست این کتاب(که ویژگی‌های خاص خود را دارد)، مردی به نام «سینا» که رفیق باز است و مسائل زناشویی را به درستی درک نمی‌کند و هنوز نتوانسته از مرحله تجرد به تاهل و تعهد سفر کند، باید دست همسفری را به نام همسر(پریسا) بگیرد، اما هنوز در اوهام خود به دوستانش می‌پردازد.

یک روز دوستی قدیمی به نام «فرید» به خانه او می‌آید. سینا که با همسرش قهر کرده، از دوست خود به تنهایی پذیرایی می‌کند. در خلال گفته‌های سینا که راوی داستان است، در می‌یابیم که همسرش قصد مهاجرت دارد، اما سینا با او موافق نیست. ضربه نهایی داستان آنجاست که سینا می‌فهمد همسرش با فرید در حال خروج از کشور هستند و اصلاً فرید آن شب مهمان سینا شده بود تا قضیه ترک همسرش و همراهی آن دو را شرح دهد....

«حمید امجد» متولد آذر۱۳۴۷ در تهران، نویسنده و کارگردان تئاتر و سینما، مترجم و پژوهشگر است. او دانش‌آموخته رشته سینما در مقطع کارشناسی از دانشگاه صدا و سیما، پژوهشگر هنر در مقطع کارشناسی ارشد و دارای دکتری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است.

وی فعالیت مطبوعاتی خود را از تابستان ۱۳۶۴ در قالب همکاری با «ماهنامه فیلم» و با نگارش نقد فیلم آغاز کرد. از آن پس، دوره‌های همکاری کوتاه و بلندی با نشریات فرهنگی و هنری، مانند «گزارش فیلم» (دوره اول)، «دنیای تصویر»، «نقد سینما»، «صنعت سینما» و... داشته‌است. همچنین از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ سردبیر «فصلنامه صحنه» (تخصصی تئاتر) بود و همزمان دبیر بخش تئاتر «دنیای تصویر» شد.

در سال ۱۳۷۶ انتشارات نیلا با گرایش تخصصی ادبیات و هنر و به مدیریت و صاحب امتیازی ژیل اسماعیلیان، همسر حمید امجد، تأسیس شد و از همان زمان در مقام سرویراستار با این انتشارات همکاری دارد. همچنین حضور در سینما را سال ۱۳۷۰ با بازی در فیلم «مسافران» به کارگردانی «بهرام بیضایی» آغاز کرد.

حمید امجد از سال ۱۳۷۳ در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی مختلفی همچون دانشگاه تهران، دانشگاه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه سوره، مؤسسه فرهنگی و هنری کارنامه، به تدریس نمایشنامه‌نویسی و درس‌های دیگری در زمینه تئاتر و سینما پرداخته‌است...

تأیید و تشویق استعدادهای جوان
«حبیبه نیک‌سیرتی» شاعر و روزنامه‌نگار نیز به آغاز فعالیت شاعری خود اشاره کرد و گفت: «من از ۱۰ سالگی شروع به شعر گفتن کردم، اما جرأت نداشتم که آثارم را منتشر کنم. آقای طبایبی بود که با چاپ شعرم در مجله جوانان، این جرات را به من داد.»

وی خاطرنشان کرد: «در آن زمان، مجلات دیگری هم صفحات شعر داشتند، اما آقای طبایبی در مجله جوانان، تنها شعرهایی را چاپ می‌کرد که ارزش داشتند و از اینرو چاپ شعر در مجله جوانان یک افتخار بود.

بعدها که من وارد کار روزنامه‌نگاری شدم، ایشان به من توصیه کرد که جوان‌ها را فراموش نکنم و من هم دقیقاً پا جای پای آقای طبایبی گذاشتم و راهشان را ادامه دادم. و از این نظر خود را مدیون ایشان می‌دانم. اگر من روزنامه‌نگار شدم، به دلیل علاقه‌ای بود که ایشان در من به وجود آورد.»

این شاعر تصریح کرد: «علیرضا طبایبی یک انسان بااخلاق و معلمی بزرگ بود و من افتخار می‌کنم که شاگرد خلفی برای این استاد بزرگوار بودم.»

چراغ افروز شعر نیمایی

در ادامه این مراسم، «حسن فرازمند» با بیان این که در نوجوانی اولین شعرهای خود را از ورامین برای چاپ در مجله جوانان می‌فرستاده است، گفت: «هنوز بعد از ۵۰ سال، نامه‌هایی را که آقای طبایبی از مجله جوانان در پاسخ به شعرهای ارسالی‌ام برای من می‌فرستادند، نگه داشته‌ام.»

وی افزود: «من در آن دوران، غزل‌ها و رباعی‌ها و اشعار نیمایی‌ام را برای آقای طبایبی می‌فرستادم و ایشان غزل‌ها و رباعی‌ها را چاپ نمی‌کرد و فقط شعرهای نیمایی‌ام را منتشر می‌کرد. یک بار برای دیدنش به مجله جوانان رفتم و علت را پرسیدم. گفت: «آقا جان! شما در شعر نیمایی استعداد داری. این مسیر را ادامه بده.»

در حقیقت، چراغ نیمایی‌سرایی را آقای طبایبی در من روشن کرد. آن موقع، نیمایی‌های من با نام «حسن لرنی - محله روغن کشی ورامین» در جوانان چاپ می‌شد.

فرازمند با بیان اینکه از آن زمان تا امروز، تنها شعر نیمایی سروده‌ام و ۴ کتاب شعر نیمایی منتشر کرده‌ام، یکی از شعرهای نیمایی خود را خواند.

«**ناهید یوسفی**» شاعر هم علیرضا طبایبی را استاد مسلم خود خواند و دو رباعی برای حضارن قرائت کرد.



استاد موسی بیدج، شاعر، نویسنده و مترجم

همچنین «**سعیده هاشمی**» دیگر شاعری بود که شعرخوانی کرد. اجرای قطعاتی از اشعار و ترانه‌های علیرضا طبایبی توسط خوانندگانی چون: حسن مهدی اعتباری، علی بنیادی، مجید عبدالبهی و سیدعلی مصطفوی از دیگر بخش‌های این مراسم بود. سرپرست، مدیرعامل وتی چند از پیشکسوتان و همکاران مؤسسه اطلاعات و شاعران و نویسندگانی و هنرمندانی چون: احمد طبایبی، قباد آذرآیین، رحمت شاکری، محمد سلمانی، سعید سلطانی طارمی، مرتضی معراجی، علی جلوه، اکبر بهداروند، سیدعباس سجادی، فاضل جمشیدی، جمال بیگ، خلیل جوادی، امید صباغ‌نو، امیر ارچینی، لیلا عبدی، امیر عزیزی، عبدالرحمان فرقانی‌فر، منیرسادات حسینی، سحر درویشی، محمدرضا رفیع‌زاده، هوشنگ حسینی و فریبا لولایی و... از دیگر حضارن در این مراسم بودند.

عکس‌ها از : مصطفی تقاضایی

زدوار در خصوص شعر طبایبی نیز گفت: «استاد طبایبی وقتی شعر می‌گفت، حس خالص خود را به زیبایی و باشکوه انتقال می‌داد. وقتی در شعرهایش از دغدغه‌های پیری و آرزوی بازگشت به توانمندی جوانی می‌خوانم، یا برای کودکی و یا از غیرت و مردانگی‌اش که هیچگاه سر پیش ناکسان خم نکرده، به این یقین می‌رسم که تا تلنگری بر احساسش نمی‌خورد، کاغذ را سیاه نمی‌کرد.» وی در ادامه، غزلی به یاد علیرضا طبایبی خواند.

شاعری که قلمش را از آلودگی‌ها دور نگاه داشت
«**دکترمینا آقازاده**» شاعر و استاد دانشگاه، دیگر سخنران این مراسم بود. او با بیان این که یک سال از فراق استاد علیرضا طبایبی گذشت، اما این داغ همچنان تازه است، گفت: «گرچه



استاد طبایبی به لحاظ جسمانی ما را ترک کردند، اما احساس و اندیشه‌شان در شعرها و آثارشان برای ما به یادگار مانده است.» وی افزود: «همه‌ما از این دنیای خاکی سفر خواهیم کرد، اما برخی از افراد با آثار و اندیشه خود جاودانه می‌مانند و چون خورشید، نور و گرما می‌پراکنند. آنچنان که استاد طبایبی به زیبایی سروده است: شعر از تبار نور است/ و شاعر از سلاله خورشید...». این شاعر و استاد دانشگاه در ادامه تصریح کرد: «روشنایی بعضی از شاعران مانند کبریت، لحظه‌ای است. دسته‌ای دیگر همچون شمع، روشنایی بیشتری دارند، ولی سرانجام خاموش می‌شوند. اما گروهی از شاعران هم مثل خورشید، درخشندگی و تابش همیشگی دارند و علیرضا طبایبی از این گروه است.»

حضور استاد طبایبی بسیار تأثیرگذار بود و به سکوی پرش شاعران تبدیل شد. بعد از رفتن استاد طبایبی از مجله جوانان، این سبک و سیاق از سوی مسؤولان بعدی صفحات شعر مجله جوانان، همچون عباس خوش‌عمل و سهیل محمودی ادامه پیدا کرد. «خوانساری خاطرنشان کرد: «استاد علیرضا طبایبی به معنای واقعی کلمه ایثارگر بود و امید را به جوان‌ترها هدیه می‌داد. بسیاری از آدم‌ها از لطف و محبت ایشان آمدند و خود را ثبت کردند و شناخته شدند، اما او همچنان با تواضع و فروتنی، کار خود را می‌کرد. هرچند من معتقدم که تواضع و فروتنی در کار هنری خیانت است، اما ایشان بزرگوارانه بر نسل‌های مختلف شاعران، تأثیرگذار بود. البته ترازوی کائنات خیلی دقیق و متفاوت از متر و معیارهای ماست و شاید بزرگترین پاداش این همه بزرگواران و



فروتنی این بود که ترانه‌هایش میلیاردها بار بر زبان فارسی‌زبانان جاری شده است.» وی در ادامه غزلی از سروده‌هایش را برای حضارن خواند.

«شهلا اسماعیلی» شاعر در ادامه با یادآوری مراسم بزرگداشتی که در سال ۱۳۹۷ با همراهی چند انجمن ادبی تهران برای استاد طبایبی برگزار کرده بود، از قصد خود برای انتشار مجموعه خاطرات شاعران، نویسندگان و هنرمندان از استاد طبایبی در قالب یک کتاب خبر داد و سپس چهارپاره‌ای از سروده‌هایش را خواند.

در بخش دیگری از این مراسم نیز «**موسی بیدج**» شاعر و مترجم، به ذکر خاطره‌ای از آشنایی خود با صفحات شعرعلیرضا طبایبی در دوره نوجوانی پرداخت و گفت: «در دوره نوجوانی، هرروز صبح زود جلوی دکه روزنامه‌فروشی منتظر می‌ایستادم تا مجله جوانان را بخرم و صفحات شعرش را بخوانم. با دیدن صفحات رنگی شعر این مجله، حسرت می‌خوردم که شعر بگویم و شعرم در این صفحات چاپ شود.»

وی افزود: «مدتی که گذشت، چند شعر نوشتم و آن را برای آقای طبایبی به نشانی مجله فرستادم. چند هفته پشت سرهم صفحات شعر را نگاه می‌کردم که ببینم شعرم چاپ شده یا نه، اما خبری نبود. تا این که نامه‌ای از مجله جوانان دریافت کردم. آقای طبایبی در نامه کوتاه خود نوشته بود: «آقای موسی بیدج! شعر شما را خواندم، زیبا بود. آثار بهتر و جدیدتر خود را برای ما بفرستید». آن شعر در مجله چاپ نشد و البته بعدها شعرهای دیگرم را در مجله جوانان منتشر کرد. با این وجود، تا همین امروز که ۵ مجموعه شعر از من منتشر شده که یکی از آنها در مصر، دیگری در بیروت و مابقی در تهران بوده است؛ هنوز و پس از این همه سال، حلاوت آن جمله که شعرت را خواندم، زیبا بود، همچنان برایم گواراست و یادش در من زنده.»

شعرهایی سرشار از احساس خالص

«بهمن زدوار» شاعر و منتقد ادبی با اشاره به این که از سنین نوجوانی خواننده صفحات شعر مجله جوانان بوده است، اظهار کرد: «سال ۱۳۵۰ که ۱۵ ساله بودم، غزلی ۶ بیتی نوشتم و از طریق یکی از اقوام برای استاد طبایبی فرستادم. بر پیشانی آن نوشته بودم غزلی از یک شاعر سینه سوخته ۱۵ ساله! ایشان برایم نامه‌ای فرستاد و نوشت: «شاعر سینه سوخته ۱۵ ساله! شما تا شاعر شدن راه درازی در پیش داری؛ اما اجازه بفرمایید شعر شما را تصحیح و چاپ کنم». پس ایشان شعر مرا تصحیح و در مجله جوانان چاپ کرد. وقتی شعرم را در مجله دیدم، انفجار شوق بود در انبساط میان دو پلکم! فکر می‌کردم این حس مخصوص من است، اما بعدها دیدم که خیلی از شاعران با دیدن شعرشان در مجله جوانان، همین حس را تجربه کرده‌اند.»



از تمام روشنایی‌ها

حمیدرضا شکارسری

خوانش شعری از امیرکیوان شعبانی

شعر و نقاشی

«کارگردان گفت: کات
تخم‌های پرندۀ برایش،
مهم‌تر از فیلم بود!»



هیچ شعری را نمی‌توان به طور کامل ترسیم و نقاشی کرد. این کار غیرممکن است؛ چون همیشه ردّ پای از ذهنیتی فراتر از واقعیت در متن شعری وجود دارد. این ذهنیت حتی در عینی‌ترین، واقع‌گراترین و معناگراترین شعرها نیز قابل ردیابی است.

این ذهنیت را نمی‌توان دید. می‌توان آن را احساس کرد، اما نمی‌توان نشان داد. می‌توان یک تک درخت را در وسط کویر نشان داد، اما نمی‌توان گفت او درختی تنهاست. خودِ «تنهایی» را نمی‌توان کشید، اما می‌توان انسان یا حیوان یا درخت یا شیئی تنها را نشان داد.

اگر بتوان یک متن شعری را به طور کامل ترسیم کرد، باید در شعر بودن آن تردید کرد. آن یک واقعیت بیرونی و البته تحقق‌پذیر است، بدون تصرف ذهن شاعر. و در نتیجه گزارشی است مستند از جهان خارج از ذهن شاعر.

در مضمون شاعرانه، سایه ای از متافیزیک بر گستره فیزیکی شعر پهن است که نادیدنی، محال، فراتر از واقعیت اما حسی است. به طور خلاصه، تخیل شاعرانه را نمی‌توان مشاهده کرد، اما می‌توان نشانه‌ها و اثراتی از آن را دید و بر اساس منطق متن باور کرد.

متن شعر «امیرکیوان شعبانی»، بدون عنوان آن غیر قابل درک است. معلوم نیست چه خطری تخم‌های پرندۀ بیچاره را تهدید می‌کند؟ معلوم نیست کنش بازیگران در این سکانس چیست؟ چرا و چطور بازیگران این فیلم، تخم‌های پرندۀ را به خطر می‌اندازند؟...

عنوان شعر اما گره از کار متن باز می‌کند: «سکانس بریدن یک درخت». ما با صحنه بریدن یک درخت روبرویم. روی درخت، پرندۀ‌ای لانه گذاشته که منتظر تولد جوجه‌های خود است. بریدن درخت، هم او را بی آشیانه می‌سازد و هم تخم‌های او را احتمالاً نابود می‌سازد. پس فیلمبرداری تعطیل است ... کات!

کارگردان فردی مهربان، خیرخواه و طبیعت‌گراست ولی نقاشی یا حتی سکانس فیلم نمی‌تواند این مهربانی را نشان دهد، فقط می‌تواند نشانه‌های این خصایص را آشکار کند. پس ما با یک شعر مواجهیم. چرا که نمی‌توانیم حس و عاطفه کارگردان را حتی به صورت شیخ وار ترسیم یا حتی تجسم کنیم. اما یک نکته باریک‌تر از مو اینجاست!

«کات» از زبان یک کارگردان یعنی توقف در فیلمبرداری، اما از سوی دیگر این کلمه در نقش فعل امر بریدن هم عمل می‌کند! آیا کارگردان در حین صدور دستور توقف فیلمبرداری، دستور بریدن درخت یا ادامه بریدن درخت را هم صادر می‌کند؟

ریزه کاری‌های زبانی در متن شعری، بسیار بیشتر و حساس‌تر از متون داستانی است. کلمه در شعر، نقشی چندپهلو و منشورگونه دارد. حال آن که چنین نقشی را به ندرت برای برخی (و آن هم فقط برخی) از کلمات متن داستانی می‌توان متصور شد.

۱- پدرم می‌خواست شام بکشد، سی و هشت سال طول کشید -
امیرکیوان شعبانی - ماهی سیاه - ۱۴۰۳

گزارشی از نشست رونمایی و نقد دو کتاب شعر

شعر به قرار امروز

توجه شده است. وی در ادامه افزود: «نمی‌توان با نگاه کلاسیک به رباعی امروز پرداخت. زیرا دغدغه‌های شاعر امروز، چه در حوزه فرم و چه محتوا، متفاوت است. رباعی‌های «شعله مهشید» از این منظر نتوانسته کاملاً منعکس‌کننده جهان امروز باشد و غالباً در سنت ادبی رباعی قرار می‌گیرد.»

«حمیدرضا شکارسری» به کتاب «ره‌آورد» پرداخت و با اشاره به این که زبان یک خصلت محدودکننده دارد و به محض این که اولین کلمه را انتخاب کنیم، شروع به محدود کردن زبان می‌کنیم، بیان کرد: «وقتی بر اساس یک موضوع شروع به گزینش می‌کنیم، این محدودیت از ابتدا وجود خواهد داشت و در کتاب «ره‌آورد» نیز این مساله به نظر می‌رسد و سختی گزینش را گوشزد می‌کند. این کتاب اما علی‌رغم محدودیت زبانی بر اساس انتخاب موضوع سفر، یک تنوع را نیز در اختیار ما قرار می‌دهد و درونمایه‌های بسیار متنوعی در رابطه با موضوع سفر را به مخاطب ارائه می‌کند.»

وی همچنین افزود: «تهیه و انتشار هر کتاب شعر می‌تواند یک پروژه باشد و ماه‌ها زمان ببرد. این کتاب نیز یک پروژه است و مؤلف به خوبی، محدودیت‌ها و امکانات تولید این پروژه را می‌دانسته و لذت

نشست رونمایی و نقد آثار «مهشید تجلیان» (مجموعه رباعی «شعله مهشید»/انتشارات فصل پنجم و مجموعه تک بیتی «ره‌آورد»/نشر ناهوتنه) به همت انجمن ادبی آوای ترانه و با همکاری سرای محله مرزداران در روز شنبه ماه گذشته، ۸ شهریور ۱۴۰۴ برگزار شد.

در این نشست ادبی که با حضور افتخاری استاد هرمز علی‌پور و با شعرخوانی شاعرانی ارجمند از جمله: مجید محبعلی، اکبر پولادی، مصطفی ممبینی، بهزاد غدیری، هستی محمودوند، امیرحسین زاهدی، محمدرضا شفیعی، محمدرضا طباطبایی، محمد قبادی، معصومه صحرایی، رضا پناهیان آلوارس و امیرحسین زاهدی همراه شده بود، جناب «حمیدرضا شکارسری» و جناب دکتر «پیمان سلیمانی» به بیان دیدگاه‌هایشان در رابطه با این آثار و ارزیابی عملکرد این شاعر پرداختند.

دکتر «پیمان سلیمانی» ضمن تشریح وضعیت رباعی معاصر به بیان این نکته پرداخت که متاسفانه تحقیقات جامع و مؤثر زیادی در حوزه رباعی معاصر انجام نشده و به همین دلیل به این شکل شعری در قیاس با دیگر قالب‌های کلاسیک مانند غزل کمتر



نگاهی به مجموعه رباعی «شعله مهشید» سروده مهشید تجلیان

کبوتر و خودکار

۱- فرم و ساختار

کتاب شامل حدود ۸۰ رباعی است؛ قالبی فشرده، کوتاه و ایجاز‌محور که در شعر فارسی از خیام تا امروز استمرار داشته است. «مهشید تجلیان» کوشیده با زبان روان و ساده، رباعی را از حالت صرفاً فلسفی و کلاسیک خیام وار به فضایی احساسی، اجتماعی و معاصر ببرد. بسیاری از رباعی‌ها بر تصویرهای تازه استوارند (مثل خودکاری که کبوتر می‌شود). و این نشان‌دهنده تمایل شاعر به نوسازی در قالبی کهن است.

۲- مضامین

در رباعی‌های این کتاب، چند محور عمده تکرار می‌شود:

- عشق و رنج، عشق به‌عنوان زخم یا تجربه‌ای همراه با بیزاری اما گریزناپذیر.
- تنهایی شاعرانه: تنهایی نه به‌عنوان ضعف، بلکه سرچشمه آفرینش.
- زندگی و مرگ: نگاه تأملی به گذر زمان و فناپذیری.
- اجتماع و اخلاق: برخی رباعی‌ها رنگ اجتماعی طرز ملایم دارند.
- شاعر و عمل سرایش: بارها خودِ شعر و نوشتن موضوع قرار

نقد کوتاه یک رباعی

خواب رهایی

از ساعت دیواری این خانه سرد

از درک دقیقه‌های آلوده به درد

می‌ترسم و بیزارم از این بیداری

ای خواب به چشم‌های خیسم برگرد!
این رباعی از «مهشید تجلیان» به گونه ای شکل گرفته است که خط زمان در آن آشکار است. دقایقی که آلوده به دردند و در حال

می‌گیرد با واژه‌هایی چون خودکار، شعر، کبوتر، دفتر

از عشق اگر چه زخمی و بیزارم

سرخم نکن ای دل، به تو باور دارم

تنهایی شاعرانه ام را دریاب

بگذار کبوتر بشود خودکارم

این تنوع مضمون باعث می‌شود مجموعه برای مخاطب خسته‌کننده نشود.

۳- زبان و بیان

زبان این رباعی‌ها ساده، گویا و بی‌تکلف است. «تجلیان» تلاش نکرده به پیچیدگی‌های زبانی یا استعارات دشوار روی بیاورد و بیشتر به شفافیت و موسیقی روان اهمیت داده است. همین سادگی، دسترسی کتاب را برای مخاطب عام آسان می‌کند. البته گاه در برخی رباعی‌ها زبان به مرز شعار یا ساده‌نویسی بیش از حد نزدیک می‌شود؛ یعنی آن عمق و غافلگیری شعری که در بهترین رباعی‌ها می‌بینیم، همیشه تکرار نمی‌شود.

۴- تصویرسازی و خلاقیت

بهترین لحظات کتاب در تصویرسازی‌های نو است: «خودکار که

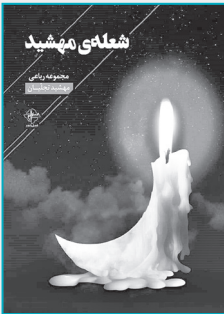
فروپاشی انسانی هستند که در خانه ای بی روح و منجمد در انزوای خود به سر می‌برد. در اینجا زمان نه به عنوان شاهد و نظاره گر بلکه به عنوان قوه ای سلطه گر و مستبد عمل کرده است.

زمان در این خانه، نه جریان زندگی بلکه تکرار اندوه است. بیداری در این شعر، نوعی هوشیاری رنج آور است. شاعر اما سرانجام در آخرین مصرع برای گریز از این درد و رنج در مصرع چهارم پناه به خواب می‌خواهد ببرد.

این نگاه با فلسفه بودیسم مطابقت دارد که رنج را حاصل وابستگی به زمان می‌داند. در اینجا شاعر، خواب را برای رهایی از این رنج از آن طلب می‌کند.



● مهشید تجلیان
شاعر و حقوق‌دان



شعر را به عموم مخاطبان چشانده است.»

نمونه‌هایی از شعرهای این دو مجموعه را با هم مرور می‌کنیم: می‌شد سفر دنیا آسان‌تر از این باشد

آدم به هوس خو کرد تا خسته‌ترین باشد

«افشین یداللهی»

به هر کجا بروم، روبه‌روی من هستی

فرار از تو محال است با سفر حتی

«بهرروز یاسمی»

وطن کجاست؟ من ای جاده‌ها کجا بروم

که خنده بر غم جانسوز غربتم نکیند؟

«تجمله زارع»

می‌آید و بی‌هیچ سخن می‌خندد

مستانه به تابوت و کفن می‌خندد

مهمانِ عجولِ جشنِ تدفینِ من است:

این مور که در گور به من می‌خندد!

هر کوچهٔ آن شرح غمی طولانی‌ست

در خانه به خانه‌اش جنون زندانی‌ست

بی‌چتر به شهرِ شعرِ من پا نگذار

اینجا شب و روز آسمان بارانی‌ست



● مجید سنجری

کبوتر می‌شود»، «شهرِ شعر بارانی»، یا «جنون زندانی در خانه‌ها». این تصاویر، رباعی‌ها را از یک بیان صرفاً گزارشی یا عاطفی جدا می‌کنند. البته در بعضی رباعی‌ها تصاویر کلیشه‌ای یا آشنا دیده می‌شود که تازگی اثر را کم می‌کند. تازگی همچون رباعی زیر:

خوش باش در آتش تو پروانه شدن

با منطق و احتیاط بیگانه شدن

باید تو شب تا سحر ای دورِ محال

در ماه نظر کردن و دیوانه شدن

۵- جایگاه در شعر امروز

شعله مهشید تلاش دارد رباعی را در جهان معاصر زنده کند. به جای حرکت صرفاً فلسفی (مثل خیام) یا عاشقانه‌های سنتی، او با زبان امروز و دغدغه‌های فردی و اجتماعی کار می‌کند.

این کتاب برای علاقه‌مندان به شعر کوتاه و ساده‌خوان، تجربه‌ای دلنشین است، اما برای مخاطبان جدی‌تر شعر، ممکن است عمق فلسفی یا نوآوری زبانی کافی نداشته باشد.



● مصطفی ممبینی





رضا رفیعی

از فرمایشات ما! سفیدشدن مو با وایتکس روزگار!

آدمیزاد به طور طبیعی با موی مشکی — یا فوقش مایل به مشکی — به دنیا می‌آید؛ اما به تدریج که پا به سن می‌گذارد، موهای سیاهش شروع می‌کنند یکی یکی به سفید شدن. انگار که هر تار مویی یک پرچم سفید به نشانهٔ تسلیم شدن در برابر گذر عمر بالا می‌گیرد. اگر چه علت اصلی و طبیعی این رنگ باختگی موها، از کار افتادن سلول‌های ملانوسیت یا همان رنگدانه سازهاست؛ اما در بعضی‌ها این روند سفیدشدن، بنا به دلایلی شدت می‌گیرد. یکی از این جمله دلایل مرده شوی برده، اضطراب و استرس هست که البته بیشتر در کشورهای غربی وجود دارد. اما در کشور ما نیز تک و توکی پیدا می‌شود.

ترانهٔ سپید:

موی سپیدو توی آینه دیدم

آینه شکست از جینی که کشیدم!



مثلاً خود ما(بله، همین خود ما!) که شایع است اهل طنز و شوخی هستیم، ظاهراً در زمرهٔ همین گروه اخیر قرار داریم که در سفید کردن موهای خود عجله دارند. انگار که از آسیاب روزگار در آمدند. چند وقت پیش در سر کلاس درس دانشگاه، استاد عربی مان وقتی که داشت فهرست اسامی دوستان را می‌خواند؛ به اسم من که رسید، پرسید: «اینجا که موهاش مشکیه، عکس بچگیاتو دادی؟!» خندیدم و دیدم استاد سر ذوق است و سر شوخی را خودش باز کرده؛ بلافاصله به شوخی گفتم: «خیر استاد، اون عکس مال قبل از انتخاباته!»

راه های جلوگیری: با این که سفیدشدن موها یک امر طبیعی است و نمی‌شود از بیخ جلو آن را گرفت؛ اما با یکسری کارها و ابتکارها می‌توان زمان آن را به تأخیر انداخت و از شدت آن کم کرد. ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم. افراد کچل می‌توانند از اینجای مطلب را درز بگیرند و نخوانند.

۱- حفظ آرامش: تا می‌توانید استرس لایمب را از خود و خانواده‌تان دور کنید. به همسایه‌ها نیز توصیه کنید که همین کار را بکنند. آن وقت خیابان محل سکونت شما می‌شود «خیابان آرام!»....بعضی‌ها به قدر حساسند که حتی داخل هواپیمای نیز به محض شنیدن خبر احتمال سقوطی موفق، بیخود و بی‌جهت دچار استرس می‌شوند. خب، این خوب نیست. حساسیت هم حدی دارد.

۲- تغذیهٔ سالم: خوردن غذاهای خوب و بموقع، نقش زیادی در دیر سفید شدن موها دارد. غذای خوب، واجب‌تر و بهتر از شامپوی خوب است. در این میان، مواد پروتئینی نظیر لبنیات و گوشت و تخم مرغ و سبزیجات، حرف اول را می‌زنند. الحمدلله، تمامی این مواد لازم نیز که با نازلترین قیمت‌ها در دسترس عموم قرار دارد. دیروز با عموم داشتم سر همین قضیه صحبت می‌کردم. به عوض این که غذای مقوی بخورد، حرص می‌خورد. فقط یک تار مویش مشکی ماند؛ آن هم محض نمونه!

۳- ژن گیری: سابق خیلی از مشکلات را به گردن جن می‌انداختند، اما از وقتی که علم پیشرفت کرده، به گردن ژن می‌اندازند. در همین مورد سفیدشدن زودرس موها نیز می‌گویند که یک علتش ژنتیک است. بعضی‌ها به طور ژنتیکی زمینه زود سفید شدن موها را دارند. این دسته از افراد کمتر باید از مقابل آینه عبور کنند. استرس می‌گیرند، قوز بالا قوز می‌شود. این قوز اضافی خوب نیست.

۴- زدن پوز روزگار: حالا که روزگار کج رفتار، بدون هماهنگی با شما اقدام به سفید کردن موهای عزیز شما می‌کند — در حالی که می‌داند بالاتر از سیاهی رنگی نیست و مشکی رنگ عشقه — شما نیز در یک اقدام پاتک گونه، هر تارمویی را که سفید می‌شود، بلافاصله با رنگ مشکی ترتیبش را بدهید. طوری که خود مادر گیتی هم شما را نشناسد. در این زمینه می‌توانید با کسانی که در زمینهٔ رنگ کردن گنجشک و تبدیل آن به قناری و سایر بستگان وی، تبحر و تجربه دارند، مشورت کنید.



عباس وثوقی لاهیجانی

پاسخ‌های پرنقزدار در خصوص یک پرسش سیاسی-استراتژیک

سیاستمدار از نگاه دانشجویان علوم سیاسی

اشاره:

راستش خبرنگار افتخاری صفحه تبسم دار و تفکر برانگیز و امثال ذالک «طنزستان»، چون خودش دانشجوی رشته علوم سیاسی نیست، لذا نمی‌تواند در این زمینه نظر خصصی و فنی بدهد! (اگرهم بدهد، فقط به درد عمه جاناش می‌خورد! چون به قول گفتنی: بدترین نوع کم سواد، کم سواد سیاسی است. کم سواد سیاسی، درک سیاسی ندارد و نمی‌داند که هزینه‌های زندگی از سیر گرفته تا پیاز، همگی وابسته به تصمیمات سیاسی هستند.)

اما گمان می‌کند که نگاه سیاستی برای هر دانشجوی رشته علوم سیاسی دانشگاه متفاوت باشد. از اینرو، خبرنگار افتخاری ما این پرسش را با عده‌ای از دانشجویان رشته علوم سیاسی درمیان گذاشته و از آنان پرسیده که: «سیاستمدار از نگاه شما چگونه است؟» و آنان هم رک و راست و بدون وابستگی و دلبستگی به چپ و راست و میانه و امثال ذالک، پاسخ‌های نکته‌دار (و شایدم بودار) زیر را داده‌اند که ملاحظه می‌کنید:

— سیاستمدار موجود شگفتی است. زیرا آنچه را می‌داند، شفاف نمی‌گوید و آنچه را که شفاف بگوید، دیگر سیاسی نیست! (آی گفتی!... درست زدی توی خال! — چون سیاستمدار آدم شکاکی است و به هیچ کس اعتماد ندارد؛ حتی به خودش!) — سیاستمدار رازهایی در خود دارد که مردم به کلی از

— بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که سیاستمدار، گاه امیر می‌شود و گاه اسیر و گاهی هم سر به نیست. و این رسم روزگار است! (ضرب المثل: گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، برای همین ساخته شده است!) — سیاستمدار فکر می‌کند مأموریتش تغییر دادن دنیاست! (صنار بده آش، به همین خیال باش!) — سیاستمدار کهنه کار معتقد است که حقایق را نباید آن طور که هست بیان کرد. چون دردسر سازمی‌شود. (اصلاً آقا، سیاست و سیاست بازی همه‌اش دردسر ساز است و بس!) — سیاستمدار موفق کسی است که جسارت رسیدن به آنچه را که می‌خواهد داشته باشد. (آن هم با وعده‌های پوپولیستی، چنان که افتد و دونستی!). به قول استاد ما، رجال سیاسی یکدیگر را دوست ندارند. چون در صحنه سیاست و سیاست بازی رقیب هم هستند. (درست مثل عروس و مادر شوهر!) — بعضی از سیاستمداران نوظهور، هیچ اعتقادی به اصل «گذشته چراغ راه آینده است» ندارند. (به همین علت در بین راه پر پیچ خم سیاست، سرشان به سنگ می‌خورد و باقی قضایا!) — لیخند سیاستمدار، دلیل خوش اخلاقی او نیست. لیخند پوششی برای نقشه‌های بعدی اوست! (بیخود نیست که می‌گویند سیاستمداران جنس شان شیشه خرده دارد!)

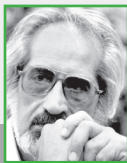


— بعضی‌ها به خاطر معروفیت سیاسی می‌شوند، اما معروفیت هم افتاد نیفتاد دارد. (معروفیت چه آسان، محبوبیت چه مشکل!) — راستش سیاستمدار داریم تا سیاستمدار!... سیاستمدار کهنه کار، کسی است که اول اندیشه می‌کند، بعد حرف می‌زند. سیاستمدار تازه کار، کسی که اول بلبل زبانی می‌کند، بعد به آنچه گفت می‌اندیشد. (اصولاً سیاستمداران در عرصه سیاست زیاد زر می‌زنند. به ویژه تازه از راه رسیده‌ها. درحالی که به گفته حافظ: «هر

آنها بی خبرند! (راز مگوی و صندوقچه اسرار و امثال ذالک....)) — به عقیده سیاستمدار کهنه کار تا آب گل آلود نباشد، ماهی نتوان گرفت! (آن هم ماهی‌های سفید چاق و چله شمالی که خدا تومن پولش است!) — سیاستمدار راستگو، در عرصه سیاست به جایی نمی‌رسد. زیرا یک سیاستمدار با صداقت مانند دریای خشک یا آهن چوبی است. (دروغگو دشمن خداست، گفته باشم!) — وعده سیاستمدار، آمد و نیامد دارد! (آره والله... وعده داریم تا وعده. یکی وعده سرخرمن است، یکی هم وعده بگیر نگیر!)



تبسم و تفکر



احمد عبداللہی نیا

* متولد ۱۳۲۴ — تهران

* آغاز فعالیت کاریکاتور از سال ۱۳۴۷ با مجله توفیق

* همکاری مستمر با بسیاری از نشریات طنز؛ از جمله: هفته نامه حاجی بابا،

بهلول، فکاھیون، خورجین، کارتون، کیهان کاریکاتور و گل آقا

* حضور در چندین نمایشگاه فردی و گروهی داخل و خارج کشور

* نخستین کاریکاتوریست ورزشی در ایران از سال ۱۳۵۰

